

سغنی بازان نوای سرود	بگو با صوفیان باد از رو و
که از آسمان مرزده نهر است	بر ابرو و عاقبت فرصت
میغ نوای طرب کرده	بغول و غزل قصه آغاز کرد
<p>که با غنیمت بر زمین در چو چاک نصرت اصولیم بر آوار جا</p>	
بیانا حال بگردیدیم	مرادیم بگویم لوتو انیم
که می بینم که دشت خویش	چو اکا هرند از د خورم و خوش
که خواهد بود که در حساب	زین یک ل با خرابان
که حضرت مبارک بی در آید	زین همش کاری بر آید
در کوفه و فایه خوردن آید	که فایه را نذر نی فرود آمد
که روز سه روز در سر زین	بلطف کف زندی نوشته چینی
که ای ساکب چه در آید در	بیاد می بنه کردانه داری
چو انبش داد و کف داد	دل سبخر می زین کارم
کفها چون کش در زین کش	که زین کش سبانش

فوان بود